

سیاستِ نوشتار

معرفی کتاب و گفت‌وگو با نویسنده

عبدالرسول شاکری*

سیاست نوشتار. کامران تلطف. ترجمه مهرک کمالی. تهران: نشر نامک، ۱۳۹۴. ۳۲۷ ص. ۱۶۵۰۰۰ ریال.

دکتر کامران تلطف، استاد زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی در دانشگاه آریزونا است. سیاست نوشتار نیز محصول پژوهشی دانشگاهی است: نسخه‌ی بازبینی شده‌ای از پایان‌نامه‌ی دکترای تخصصی نویسنده در رشته‌ی مطالعات خاور نزدیک که سال ۱۹۹۶ در دانشگاه میشیگان دفاع شده است.

این کتاب را می‌توان یکی از مهم‌ترین آثار در زمینه‌ی تاریخ ادبیات معاصر ایران دانست چون به شیوه‌ای نظام‌مند تأثیر ایدئولوژی‌های مختلف را بر جنبش‌های ادبی بررسی کرده است. نویسنده، بر این اساس، ادبیات سده‌ی اخیر را به چند جنبش تقسیم کرده است. او هر یک از این جنبش‌ها را چون اپیزودی دانسته و ادبیات معاصر ایران را «مجموعه‌ای از جنبش‌های ادبی اپیزودیک» نامیده است. در این میان، برای بازنمایی استعاری ایدئولوژی در بیان ادبی وجه ویژه‌ای در نظر گرفته شده است. رویکرد نظری این کتاب بر این پیش‌فرض استوار شده که «رویارویی میان ادبیات و پارادایم‌های ایدئولوژیک روش و منش نویسندگی (سیاست قلم) را در ایران تعیین کرده است» (ص ۱۷).

کتاب در شش فصل سامان یافته. در فصل اول با عنوان «جنبش ادبی اپیزودیک: الگویی برای درک تاریخ ادبی» (صص ۱۳-۴۳) درباره‌ی ساختار کلی کتاب

و رویکرد نظری توضیحاتی آمده است. در واقع، فشرده‌ای از مباحث فصل‌های بعدی را به همراه توضیح و تعریف اصطلاحات کلیدی به کار رفته از قبیل «جنبش ادبی اپیزودیک»، «اپیزود ادبی»، «بازنمایی ایدئولوژی»، «استعاره»، «جنبش ادبی»، و «تفسیر گفتمانی» آورده است. فصل دوم با عنوان «فارسی‌گرایی: ایدئولوژی انقلاب ادبی اوایل قرن بیستم» (صص ۴۳-۱۳۵)، با توضیحاتی درباره‌ی زمینه‌های تغییر در دوره‌ی قاجار و به‌ویژه اواخر آن و انقلاب مشروطه آغاز می‌شود. درباره‌ی پیشگامان این تحولات از قبیل مراغه‌ای و طالبوف توضیحاتی آمده سپس، درباره‌ی آثار نمایندگان جنبش ادبی فارسی‌گرایی، به‌ویژه جمال‌زاده و هدایت، به

طور مفصل بحث کرده و به شکلی کوتاه‌تر نگاهی انداخته به آثار آل احمد و خسرو شاهانی. این جنبش ادبی تا سقوط رضاشاه در سال ۱۳۲۰ ادامه می‌یابد. کشفیات و نظریات نویسنده درباره‌ی اشعار نیما یوشیج به این فصل ویژگی خاصی داده است.

در فصل سوم با عنوان «انقلاب و ادبیات: ظهور جنبش ادبیات متعهد قبل از انقلاب ۱۳۵۷» (صص ۱۳۵-۲۰۵) زیر دو عنوان «انقلاب و داستان» و «انقلاب و شعر»، درباره‌ی تأثیر ایدئولوژی بر برخی آثار نویسندگانی چون گلشیری، بهرنگی، چوبک، دولت‌آبادی، ساعدی، آل احمد و شاعرانی چون سلطان‌پور، شاملو، خوبی، مشیری و شفیعی کدکنی مثال‌هایی همراه با تحلیل آورده است. این فصل، همچنین، زیر عنوان «موضوع‌های اجتماعی و زمینه‌های انقلابی در ادبیات زنان قبل از انقلاب»، درباره‌ی تأثیرپذیری آثار سیمین دانشور، فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی از ادبیات متعهد بحثی مفصل دارد.

فصل چهارم با «عنوان انقلاب و ادبیات: ظهور جنبش ادبی اسلامی پس از انقلاب ۱۳۵۷» (صص ۲۰۵-۲۴۵) از جنبشی ادبی سخن به میان آورده که منتقدان کمتر بدان توجه کرده‌اند. فارغ از مناقشه‌پذیر بودن اطلاق جنبش ادبی به آثار بررسی شده از این مقطع زمانی، بحث و تحلیل درباره‌ی داستان‌نویسانی چون محمد نوری‌زاد، نصرت‌الله محمودزاده، مهدی شجاعی، وحید امیری، محسن مخملباف، و شاعرانی مانند تیمور گرگین، علی موسوی گرمارودی و طاهره صفارزاده، به عنوان نمایندگان جنبش ادبی اسلامی، موضوعی مغتنم است.

در فصل پنجم با «عنوان گفتمان فمینیستی در ادبیات پس از انقلاب» (صص ۲۴۵-۳۰۵)، چنان که در عنوان آن می‌بینیم، نویسنده از به کار بردن اصطلاح جنبش ادبی برای این نوع ادبیات پرهیز کرده است. این در حالی است که برای ادبیات اسلامی پس از انقلاب این اصطلاح را به کار برده است. گفتمانی است ترجمه‌ی این فصل را مترجم با کمک شخص دیگری انجام داده و زبان آن از بخش‌های دیگر کتاب فارسی‌تر، روان‌تر و دقیق‌تر است. نویسنده، در این فصل، درباره‌ی آثار چند نویسنده از جمله شهرنوش پارس‌پور، منیروروانی‌پور و شهین حنانه بحث کرده و همچنین آثار پس از انقلاب سیمین بهبهانی و سیمین دانشور را با آثار قبل از انقلاب آنان



مقایسه کرده تا تغییر در گفتمان ادبی زنان را در سال‌های پس از انقلاب نشان دهد. مباحث مطرح شده در این فصل، یعنی بحث‌های فمینیستی در ادبیات این دوره، از جمله موضوعاتی است که در تحلیل‌های مربوط به ادبیات کمتر بدان پرداخته‌اند.

فصل ششم با عنوان «نتیجه‌گیری: کاربرد گرایش اپیزودیک ادبی در ادبیات ترکی و عربی» (صص ۳۰۵-۳۲۳) فصل پایانی کتاب است. در این فصل، مباحث فصل‌های پیشین جمع‌بندی شده و توضیحاتی تکمیلی درباره اصطلاح «جنبش ادبی اپیزودیک» آمده است. سرانجام، پس از بحثی کوتاه و فشرده درباره اوضاع سیاسی کشورهای عربی و ترکیه، به تشابهات تحولات ادبی ایران و این مناطق، از دیدگاه نحوه تأثیر پذیری آنان از ایدئولوژی، اشاراتی کرده است.

به مناسبت انتشار ترجمه سیاست‌نویس، گفت‌وگویی که پیش از این با نویسنده کرده بودم، تقدیم می‌شود. این گفت‌وگو با هدف آشنایی با زندگانی یکی از استادان زبان و ادبیات فارسی که دور از وطن در آمریکا می‌زید، آشنایی با حال و هوا، دغدغه‌های وطنی فرهنگی و ادبی او، نظرهایش درباره نقد ادبی در ایران و همچنین آشنایی با آثار وی صورت گرفت. امیدوارم به این هدف‌ها رسیده باشیم. این گفت‌وگو همچنین امکانی برای مقایسه شرایط گوناگون (مثلاً کار دانشگاهی در ایران و ایلات متحده) به دست می‌دهد.

گفت‌وگو

با سپاس از وقتی که برای این گفت‌وگو در اختیارم گذاشته‌اید، در آغاز می‌خواستم مختصری درباره زندگی‌تان بفرمایید: تولد، کودکی، محیط خانوادگی، علایق شخصی و شغلی، و فضای تاریخی و اجتماعی‌ای که در ایران در آن رشد کرده‌اید؟

- کودکی که زود گذشت، با خاطره‌های بیشتر خوب و کمتر بد، بیشتر در استان‌های فارس و تهران، و در خانواده‌ای گرم و مهربان که اکثر اعضای آن آموزگار بوده‌اند. مادرم که آموزگار نبود و خانه‌دار بود، بزرگترین حامی من و نخستین استاد راهنمای من بود.

به محض این که احساس جوانی کردم، اندیشه سفر و تحصیل در آمریکا جانم را خلیدن گرفت، و این به سال ۱۳۵۵ بود. در آمریکا اما خیلی زود و تنها پس از گرفتن فوق لیسانس، خبرهای انقلاب و نگرانی از وضعیت خویشان مرا به بازگشت و اقامت دوباره و پنج‌ساله در میهن کشاند. در سال ۱۳۶۳ برای بار دوم از کشور رخت سفر برستم و این بار نخست به اروپا رفتم (جایی که مدرک آموزش زبان فرانسه را دریافت کردم)، سپس به کانادا (جایی که در دو یا سه رشته تحصیلی ناتمام ثبت‌نام کردم) و سرانجام برای بار دوم به آمریکا (جایی که دومین مدرک دوره فوق لیسانس، و دکتری را از دانشگاه میشیگان گرفتم). پایان‌نامه دکترایم را هم به مادرم تقدیم کردم که «نخستین دانه‌های عشق به دانش را در من کاشته بود». هم‌زمان با «اتمام» درس‌هایم، در دانشگاه پرینستون استخدام شدم ولی به زودی برای یک کرسی دائمی به سوی دانشگاه آریزونا در شهر توسان (Tucson) در دل کویری سراسر سبز رهسپار شدم. اگر چه هنوز هم به آفتاب پرزور جنوب غربی عادت نکرده‌ام، به ماندگاری در آمریکا خو گرفته‌ام. تدریس و پژوهش را دوست دارم و فکر نمی‌کنم بتوانم هیچ پیشه دیگری به جز این داشته باشم. من کار و حرفه‌ام را بسیار دوست می‌دارم.

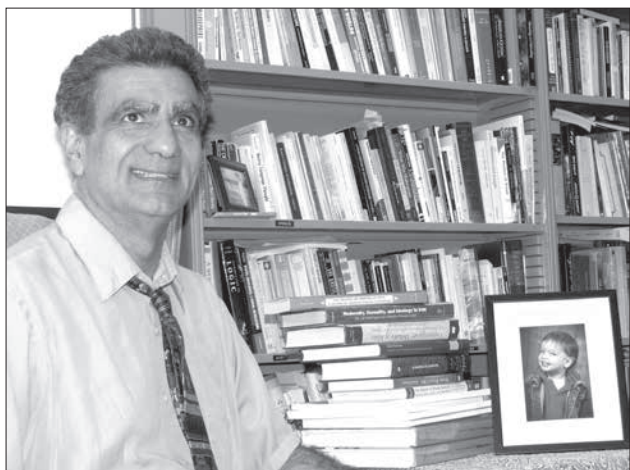
درباره نقش مادر بیشتر بگویید. می‌توانید مثال بزنید؟

- گرچه او خود تحصیلاتی نداشت، تحصیلات فرزندانش برایش بسیار مهم بود. وی در عین حال که مسلمانی مؤمن بود، به تحصیل نیز مانند

مذهب نگاه می‌کرد. برایش دبیرستان و دانشگاه و دکتری تقدس داشتند. او فداکار، مهربان، بخشنده، و صلح‌جو بود. هنوز هم در هنگام دویدن در کوه‌های محل زندگی‌ام گاه به او فکر می‌کنم که چه آسان با سختی‌ها روبه‌رو می‌شد و این اندیشه دویدن در ارتفاع‌های بلند و کوره‌راه‌های سنگی و دشوار را برایم آسان می‌کند. زمان گذشت و شرایط و زندگی در آمریکا باعث جدایی ما شد. تنها یک بار دیگر و تنها چند سال پیش از مرگش در کشور قبرس به دیدارش نایل شدم. کاش می‌توانستم واپسین روزهای زندگی‌اش در کنارش باشم.

پس، در واقع، از این منظر مادر شما نماینده شیوه تفکر زمان خود بود.

- بلی، افکارش گویای حال و هوای زمانه‌اش بود. نسل آن‌ها به دلیل آشنایی با مقوله‌های نوگرایی بدین نتیجه رسیده بود که آموزش و تحصیل



هم برای فرد مهم است هم برای جامعه.

غیر از کار و خانواده و دغدغه‌های روزمره، چه نوع فعالیت‌هایی دارید؟ در فراغت چه می‌کنید؟

- افزون بر علاقه به کار و پیشه‌ام، دویدن راه، به ویژه مسافت‌های دور و دراز راه، در کوره‌راه‌های کوهستانی، و مسابقات دوی صحرایی، ماراتن، و مافوق ماراتن را در دوردست‌ها بسیار دوست می‌دارم. فقط از سال ۲۰۰۰ به این سو در حدود صد مسابقه شرکت کرده‌ام که شماری از آن‌ها بین ۸۰ تا ۱۶۰ کیلومتر درازا داشته‌اند. از بیست و چندی مسابقه ماراتن، دو تایی هم در بوستون بوده است. و ماراتن البته رشته‌ای ورزشی است که بسیاری داستان تخیلی پشت آن را در مورد شکست سپاه پارس و پیام‌رسانی سربازی یونانی باور کرده‌اند. فکر می‌کنم با شرکت در آن بخت این را داشته‌ام که با این داستان تخیلی مقابله کنم. یوگا، عکاسی، داستان‌نویسی را هم دوست دارم اما وقت زیادتری را صرف دویدن در نقاط دورافتاده می‌کنم.

در مورد آن داستان ساختگی چه باید کرد که ما نیز از مسابقه ماراتن محروم نماییم.

- باید در آن شرکت کرد. باید بهترین نوع مسابقه را برگزار کرد. با این رویکرد، بهتر می‌توان واقعیت‌ها را بیان کرد. ایران نمی‌بایستی آن را در دهه ۱۳۵۰ تحریم می‌کرد؛ چرا که مسابقات قهرمانی آسیا می‌توانست تریبون خوبی برای بیان واقعیت ایجاد کند. بلی، پارس با یونان در جنگ بود اما این به معنای جنگ بد و خوب نبود. در ضمن، پارس‌ها در نبرد نزدیک دهکده ماراتن شکست خوردند اما آن جنگ را نداشتند.

تحصیلاتتان در دوره‌های مختلف چگونه بود؟ به کدام مدرسه‌ها

می رفتید؟ آیا در علاقه شما به ادبیات مؤثر بوده اند؟ تحصیلات دانشگاهی تان به چه صورت بود؟ آیا رشته های دانشگاهی ای که قبل از مهاجرت در آن تحصیل کردید، مطابق علاقه تان بود یا بر حسب ضرورت هایی دیگر انتخاب شد؟

– هنگامی که شش ساله بودم یکی از برادرانم، که مدیر و معلم مدرسه ای در روستایی دورافتاده بود، در تاکسی و هنگام عزیمت به محل کار تصادف کرد و کشته شد. او هنگام مرگ ۲۲ سال داشت. قفسه کوچکی پر از کتاب از او به جاماند که به من رسید. بیشتر کتاب ها ادبی بودند از جمله آثار صادق هدایت، جان اشتاین بک، ارنست همینگوی، موریس مترلینگ، ویکتور هوگو، و آلفونس لامارتین. کتابخانه را پاس داشتم و با سرعتی کم به خواندن بر آمدم. فکر می کنم در سن پانزده سالگی خواندن آخرین کتاب آن مجموعه را که خوشه های خشم نام داشت، به پایان رساندم. هر گاه اشعار لامارتین را می خواندم، بی جهت اشک می ریختم، اشعاری که غمگین هم نبودند. این حادثه و میراث ناچیز برادر نقش بزرگی در ایجاد علاقه من به ادبیات و به نوشتن ایفا کرد. اما با دست سرنوشت، تحصیلات رسمی من تا پیش از دانشگاه میشیگان در رشته هایی بود که دیگران برایم تعیین کرده بودند، بی سرور و تهی از مسرت.

از دبیرستان شاپور چیزی به یاد دارید؟ دانش آموز بودن در آنجا در آن سال ها چگونه بود؟

– با آن شرحی که از تفکر مادرم ارائه دادم، طبیعی است که نگذاشت که من برای دوره دبیرستان در رشته ادبی یا حتی علوم طبیعی ثبت نام کنم. خود تصمیم گرفت که خواندن ریاضی برای آینده ام بهتر است. پس در دوران دبیرستان شاپور من تمام مدت با خودم کلنجار می رفتم که آیا تحصیل در «بهترین» رشته بهتر است یا «خواندن شعر و نوشتن داستان». اما در آن زمان، به دلیل گرایش به نوگرایی، نسل من هم به ادبیات و به ویژه ادبیات کلاسیک که عمدتاً مواد درسی بودند، روی خوشی نداشت و این نمودی بود از درک اشتباه ما از گفتمان مدرنیته که در کتاب اخیرم بدان پرداخته ام. در واقع، من باور دارم و به این نتیجه رسیده ام که گفتمان مدرنیته لزوماً نه تنها با سنت های دیرینه و متعالی و زیاده از تضاد نیست، بلکه راه کارهای خوبی برای حفظ آن ها نیز ارائه می دهد. این را با قدم زدن در شهرهای اروپا یا زندگی با غربی ها بسیار مشاهده کرده ام. به هر حال، به خاطر درکی نادرست، دوران دبیرستان را با شادی زیادی سپری نکردم. اما برخی از دوستان را – به ویژه آن ها را که به اقلیت های مذهبی تعلق داشتند – هنوز به یاد دارم؛ هر چند از هیچ یک خبر ندارم. این را هم به یاد دارم که معلم ریاضی بسیار باسواد و با ادبی داشتیم، و معلم ادبیاتی که هر بار او را می دیدم، احساس خوشحالی نمی کردم. شاید خیلی ها این گونه تجربه ها را پشت سر گذاشتند و شاید بنا به همین دلایل است که نسل من کمتر از هر نسل دیگر شعر کلاسیک از بر کرده است. بعدها در دوران دانشگاه نیز بیشتر شعر معاصر می خواندم و در آن ها به دنبال معانی سیاسی و اجتماعی می گشتم که اگر چه در آن زمان کاری بود بیهوده و زبان آور، بعدها در تحلیل هایم درباره تاریخ نگاری ادبیات نوین سودمند افتاد.

در یکی از مصاحبه ها تان، علائق پژوهشی خود را به چهار دسته تقسیم کرده اید: ادبیات نوین و مسائل ایدئولوژی و جنسیت، ادبیات کلاسیک و به ویژه نظامی گنجوی، فرهنگ و اسلام و اجتماع، آموزش زبان فارسی. آیا برای هر یک از این حوزه ها در طول تحصیلات تان در خارج از ایران آموزش دیده اید و به طور کلی کدام یک از این حوزه ها بیشتر از علاقه شخصی تان نشئت می گیرد و کدام از ضرورت های شغلی؟

– از دوران دانشگاه میشیگان بدین سوی، در هیچ مرحله ای از کار حرفه ای ام احساس دوگانگی بین علائق شخصی و ضرورت های کاری نکرده ام. هنوز هم در همه این چهار رشته فعالیت دارم و از کار خود لذت می برم. حتی بین پژوهیدن و دوییدن نیز تناقضی نمی بینم، اگر چه گاه ممکن است درگیری ژرف ذهنی با یکی از آن ها بر کمیت آن دیگری اثر گذارد. افزون بر این، ضرورت شغلی ایجاب می کند که با دانشجویان کار کنم که برای آن هم وقت باید گذاشت. اما این که چه میزان وقت برای کار با دانشجو گذاشته شود، تا حدی و به ویژه پس از سال های نخستین آغاز کار، بستگی به همت استاد دارد. من برای خواندن نوشته های دانشجویان و رساله ها و پایان نامه های شان وقت زیادی صرف می کنم و از طریق اظهار نظر بر روی تک تک جملات آنان، سعی بر ایجاد نوعی دادوستد فکری دارم. به نظر من، این بزرگ ترین و بایسته ترین خدمتی است که یک استاد می تواند ارائه دهد. این گونه تعهد و خدمت گذاری از وجوه مشخصه اصلی روش تدریس و شغل استادی در امریکا و دیگر کشورهای غربی است.

درست است. تجربه شخصی من با شما این را اثبات می کند. اما می توانید توضیح دهید که این دلسوزی از کجا نشئت می گیرد؟

– ببیند، هر کسی به سلسله ای از اصول اخلاقی یابند است. منبع و دلیل باور بدین اصول در افراد گوناگون است. برای من، اخلاق ناشی از باورمندی به حرفه آموزش است. اگر بخواهید، می توانید آن را اخلاق حرفه ای بنامید. این درست است که بسیاری از دانشگاه های درجه یک امریکا برای پژوهش و انتشار کتاب و مقاله ارزش بسیاری قائل هستند و استادان برای چنین فعالیت هایی پاداش دریافت می کنند، اما فلسفه بنیادی آموزش عالی تعلیم پژوهشگران آینده را نیز شامل می شود. دانشجو این مسیر زندگی را بدین دلیل انتخاب می کند که فرصت کارآموزی، کارورزی، و فراگیری داشته باشد. این فرصت در روند تولید رساله و پایان نامه به خوبی فراهم می شود و سود نبردن از این فرصت و سوزندان آن غیر اخلاقی است. اظهار نظر کتبی و تصحیح نوشته های دانشجو (اعم از مقاله های پایان ترم، رساله، پایان نامه، و غیره) بخش عمده ای از این فعالیت است که طبیعتاً زمان بر اما پر سزا است.

در خارج از ایران و در حین تحصیل و پژوهش های تان، با نظریه های ادبی آشنا شده اید. در واقع، با نگاهی به آثار منتشر شده شما در می یابیم که این آثار، بدون این که در دام پیچیدگی های مرسوم این گونه مباحث بیفتد (منظورم در ایران است) همواره بر اساس نظریه و چارچوب مشخصی نوشته شده اند و کاربرد نظریه و فواید آن در مراحل مختلف هر یک از تحقیقات تان، کاملاً مشهود است. متأسفانه به نظر می رسد در ایران اغلب پژوهشگران ادبی یا به دام مغلق گویی افتاده اند یا هنوز تحقیقات خود را به همان شیوه های سنتی انجام می دهند. به نظر تان، در مورد رشته ادبیات، بهترین راه حل برای این معضل چیست؟ آیا پیشنهاد خاصی دارید؟

– من اساساً آثاری را که با منطق نوشته شده باشند و مبتنی بر تحقیقات آرشئولوژی و یا بررسی های جدلی یا تئوریک باشند، ترجیح می دهم. خلق یک اثر جدلی مستلزم شناسایی و به رسمیت شناختن نظریات پیشینیان و استناد به آن هاست؛ چه مخالف چه موافق. آثاری که به شرح صرف بسنده می کنند برایم در درجه دوم اهمیت قرار دارند. در غرب و در دوران اخیر، کارهای نوع نخست درباره ایران بیشتر منتشر شده که بر سنت سترگ شیوه های علمی پژوهشی غرب استوار هستند. بر اساس این نگرش، دانشگاه ها نیز درس های تئوریک بسیاری ارائه

می‌کنند و دانشجو به گرفتن آن‌ها ملزم می‌شود. تا آنجا که دیده‌ام، این روند در ایران نیز آغاز شده است. اما تفاوت عمده دیگری هنوز وجود دارد و آن نوعی برخورد مکانیکی با تئوری است. اغلب دیده‌ام که یک تئوری را می‌گیرند و آن را با شروع الفبا توضیح می‌دهند و گاه یک یا دو فصل از نوشته هم بدین ترتیب بدان اختصاص داده می‌شود. بعد مطلب خود را با آن تئوری تطبیق می‌دهند. این نه کار تئوریک است نه کار جدلی. به نظر من، لزومی ندارد که اگر کسی می‌خواهد از تحلیل ساختارگرایی استفاده کند، بیاید و تحلیل ساختارگرایی را از ابتدا تا انتها تکرار کند. نویسنده باید بداند که خواننده چنین آثاری با چنین نظریه‌هایی آشناست و گرنه سراغ آن نمی‌آید. برای خواننده هم اشارتی کافی است که فرض را بر آن بگذارد که نویسنده تئوری را خوانده است و آن را درونی کرده است. در ضمن، ما هر گاه از تئوری صحبت می‌کنیم، باید که نوعی دغدغه تئوریک هم داشته باشیم و به نحوی بخواهیم آن را گسترش دهیم، حمایت کنیم، یا به چالش بکشیم.

چه اندازه در تحقیقات تان به تأثیر و فایده آن در جامعه ادبی و فضای فرهنگی کشورمان فکر می‌کنید؟ منظورم این است انتخاب موضوعات تحقیق تان تا چه اندازه آگاهانه و بر اساس نیازهای جامعه است؟ و بر اساس چه معیارهایی است؟

بی‌اندازه و بی‌گسست، به جامعه فکر می‌کنم اما غیر از نیازهای جامعه، به ملزومات رشته ادبی و جامعه‌شناسی ادبی نیز نظر دارم. معیارهایم نیز بسیارند از جمله پرسش‌های مبهم روز، اهمیت گذشته برای امروز و آینده، چالش در ک‌هایی که به نظرم اشتباه و غالب هستند، و همان طور که گفتم مقوله‌های تئوریک. البته، بسیاری از اینها ریشه در پرسش‌هایی دارند که در ذهن خودم، به عنوان یک فرد، سال‌ها انباشته شده‌اند و هنوز هم باز تولید می‌شوند.

بگذارید که این گونه سؤال را مطرح کنم، انتخاب موضوع کتاب‌ها و مقالات شما صرفاً بر اساس علاقه‌های شخصی بوده است یا ملاحظاتی از قبیل مستلزمات جامعه ایران یا نیازهای دانشجویی و دانشگاهی هم در آن نقش داشته‌اند؟

شاید بتوانم بگویم همه اینها نقش دارند. از طرف دیگر مستلزمات مربوط به رشته و تئوری و جامعه نیز از یکدیگر قابل تفکیک نیستند. تنها موردی که به نیازهای دانشگاه فکر کرده‌ام، مربوط است به تدوین و تولید مواد آموزش زبان که بخشی از کار من در گذشته بوده و چندین جلد کتاب را هم شامل می‌شود. هنوز هم فکر می‌کنم در این مورد در ابتدای راه هستیم. آموزش فارسی به عنوان زبان دوم هنوز به صورت یک رشته شکل نگرفته و اگر چه موادی به شکل فیلم و ویدئو و منابع دیجیتال در این جا تولید می‌شود، این تنها دور زدن نیازهای اساسی است، منظورم نیاز به کتاب‌های آموزش نظام‌مند است. استثنای دیگری که در این زمینه وجود دارد، موردهایی هستند که از پژوهشگران و استادان با سابقه می‌خواهند که درباره موضوعی ویژه برای یک نشریه یا دانشنامه مطلبی بنویسند، یا موردهایی که به گردهمایی خاصی برای سخنرانی دعوت می‌شوند. البته در این گونه موارد هم معیارهای بالا تا حدودی نقش خواهند داشت.

کمی درباره آثار خود حرف بزنید. شما کتابی در امریکا و به زبان انگلیسی و کتابی نیز درباره سینمای ایران منتشر کرده‌اید. ممکن است مقداری درباره این کتاب و کتاب‌های قبلی خود توضیح دهید؟

از حدود یازده کتاب و بیش از صد مقاله‌ای که تا کنون به چاپ رسانده‌ام، که اکثر آنها به زبان انگلیسی هستند، دو تای آنها اهمیت

تئوریک بیشتری دارند. نخستین آن‌ها، کتابی درباره چگونگی شکل‌گیری تاریخ ادبیات نوین فارسی و به نوعی تاریخ ادبیات در خاور میانه است. در آن جا یک الگوی تحلیلی ارائه داده‌ام به نام «جنبش ادبی اپیزودیک» که بر اساس آن، تاریخ ادبیات فارسی متشکل است از چند جنبش ادبی ایدئولوژیک که هر کدام از نظر شکل، ساختار، محتوا، و درون‌مایه با یکدیگر متفاوت هستند. نشان داده‌ام که این مدل تحلیلی در مورد ادبیات عربی و ترکی نیز کاربرد دارد. این کتاب درباره تأثیر ایدئولوژی و پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک بر فعالیت‌های ادبی و نتایج اجتماعی این تأثیر گذاری است. با انتخاب رویکردی نظری و روشی تئوریک، به روشن کردن رابطه بین تاریخ ادبیات نوین فارسی و ایدئولوژی یاری رسانده‌ام. کشف این پیش‌فرض‌ها منوط به دادن تعریفی از ایدئولوژی و مفاهیم مرتبط با آن مانند استعاره و تفسیر گفتمانی، و نیز ارائه درکی از تاریخ ادبیات بر پایه دوره و جنبش ادبی است. این چارچوب تحلیلی به هیچ وجه به معنای طرفداری من از نفوذ ایدئولوژی بر ادبیات و قرائت ایدئولوژیک متن ادبی نیست. بر عکس، من بر آنم که چگونه خواندن و تفسیر متن، در تحلیل نهایی، بر عهده خواننده است.

اگر اشتباه نکنم این کتاب ترجمه شده و در دست چاپ است. - بله.

خب، درباره آثار خود سخن می‌گفتید.

کتاب دیگرم درباره مدرنیته و چالش‌های آن در ایران است که با استفاده از زندگی‌نامه و آثار هنری یک هنرمند مردمی، بحث‌های تجریدی مدرنیته را در عمل، در هنر، و در زندگی زنان در ارتباط با شرایط جنسیتی دنبال می‌کند. الگوی تحلیلی که در این کتاب به وجود آورده‌ام، «پاسخ پارادایمی» نام دارد که بر اساس آن، دستگاه‌های فکری ایدئولوژیک، در ایران و کشورهای مشابه، هنگام تماس با پارادایم‌های غربی یا مارکسیستی، پاسخی تولید کرده‌اند که بی‌شباهت به رقیب‌های خود (یعنی همان پارادایم‌های غربی) نبوده است.

در پس این الگوها این واقعیت نهفته است که در جوامعی مانند ایران، به علت شرایط سیاسی خاص و ممیزی‌های همه‌جانبه در همه عرصه‌های اجتماعی، نویسندگان متعهد نظریات سیاسی خود را با رمز و استعاره بیان می‌کنند تا هم پیامشان جذاب تر باشد و هم از خود حفاظت کرده باشند. به این ترتیب، آن‌ها از استعاره‌ها و اشارات برای توصیف و بازنمایی مسائل اجتماعی و نقد نظام‌های سیاسی سود می‌برند و استفاده از ابزارهای پنهان برای بیان نظرهای ایدئولوژیک و ویژگی انکارناپذیر آثار ادبی می‌شود. در ادامه این روند، نویسندگان ادبیات نوین فارسی در کنشی جمعی برای ترویج و اقتباس نوعی خاص از ایدئولوژی مشارکت می‌کنند که اغلب پاسخ مشابهی با یکی از ایدئولوژی‌های غربی است. درک چگونگی این اقتباس روشنفکران ایرانی نیاز به درک مسائل و پیچیدگی‌های هر ایدئولوژی و نقش آن در شکل‌گیری تاریخ ادبیات مدرن فارسی دارد. الگوی‌های تئوریک البته کار را ساده می‌کند.

کتاب درباره سینمای ایران یکی از چندین کتابی است که من با همکاران دیگری تألیف کرده‌ام و بر اساس مقاله‌های ارائه شده در کنفرانسی است که در اروپا برگزار شد.

شما از معدود استادانی در خارج از کشور هستید که در حوزه ادبیات هم به دوران کلاسیک و هم به دوران معاصر نظر داشته‌اید، تحقیق کرده‌اید، و تدریس می‌کنید. در این باره و به ویژه درباره علاقه خود به آثار نظامی گنجه‌ای توضیح دهید.

اشعار نظامی را با استادام دکترا آلن لوتر در دانشگاه میشیگان خواندم. او، با این که سرطان دستگاه گوارشی داشت و به سن بازنشستگی هم

است که اساساً فایده آموزش زبان فارسی مثلاً به یک دانشجوی امریکایی چیست؟

در جایی دیگر گفته‌ام که در دانشگاه‌های آمریکا تا همین سال‌های اخیر دانشجویان داوطلب برای رشته ایران‌شناسی به بخش‌ها یا گروه‌های «مطالعات خاور نزدیک» یا «مطالعات خاورمیانه» رجوع می‌کردند و در آن‌جا تنها به فراگیری زبان می‌پرداختند، بلکه تاریخ، ادبیات، جغرافی، سیاست، یا فرهنگ ایران را فرامی‌گرفتند؛ اما اکنون و با گذشت زمان و همراه با تخصصی‌تر شدن مباحث علوم اجتماعی و انسانی، کم‌کم بسیاری از کسانی که قصد پژوهش درباره مسائل ایران در رشته‌های علوم اجتماعی یا انسانی را دارند در گروه‌های دیگر نیز ثبت‌نام می‌کنند اما برای فراگیری زبان به گروه خاور نزدیک روی می‌آورند. بنابراین، از یک جهت آموزش در بخش «مطالعات خاور نزدیک» به گونه‌ای روزافزون بر زبان و ادبیات و فرهنگ ایران، که در بخش‌های دیگری تدریس نمی‌شوند، تأکید می‌کند و از طرف دیگر، ایران‌شناسی، به معنای عامش، در مجموع تا حدی دامنه‌اش از نظر تنوع رشته‌ها گسترش یافته است. این روند البته در مورد برنامه‌های آموزشی زبان و ادبیات عربی و ترکی و در برخی موارد زبان و ادبیات عبری به عنوان سایر زبان‌ها و ادبیات‌های مهم خاورمیانه نیز دیده می‌شود. بدین صورت است که گروه‌های «مطالعات خاور نزدیک» به نوعی به دپارتمان‌های مطالعات فرهنگ و ادب و تمدن تبدیل شده‌اند. بنابراین، هنگامی که از ایران‌شناسی به معنای عام آن در امریکا سخن می‌گوییم، باید در نظر داشت که باید حاصل پژوهش‌ها و مطالعات کسانی را که در خارج از بخش‌های مطالعات خاور نزدیک یا خاورمیانه، در رشته‌هایی از قبیل تاریخ، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد، اسلام‌شناسی، و غیره کار می‌کنند نیز به حساب آورد. اما در همه این موارد دانستن زبان فارسی در سطح پیشرفته از ملزومات آغاز کار است و آن‌هایی که ادبیات می‌خوانند، البته به توانایی‌های زبانی بیشتری نیاز دارند.

قرار بود از فایده‌های آموزش زبان و ادبیات فارسی به غیر فارسی‌زبانان نیز بگویید.

دانشجویانی که این روند تخصصی را با شروع فراگیری زبان پارسی آغاز می‌کنند، در همه موارد به نوعی دلبستگی همیشگی به ادب و فرهنگ ایران زمین نیز دست می‌یابند. عشق بسیاری از آن‌ها این است که روزی به آن دیار سفر کنند و توانایی زبانی خود را در عمل به کار گیرند. در طول عمر ایران‌شناسی و به‌ویژه در سال‌های نخستین آن در قرن‌های گذشته، همین‌ها بودند که بسیاری از میراث ملی ما را کشف کردند، رمزگشایی کردند، و آن را در شکل سازمان یافته‌ای بررسی کردند. خدمات ایران‌شناسان غربی به فرهنگ ایران خود تاریخ نانوشته‌ای دارد. بنابر همه این دلایل، تدریس زبان فارسی در دانشگاه‌ها همچنان اهمیت دارد.

در این‌جا همیشه یک گروه از استادان یا دانشجویان این مهم را تداوم بخشیده‌اند. بنابراین...

می‌توانید درباره دانشجویان دانشگاه آریزونا و رشته زبان و ادبیات این دانشگاه توضیح بیشتری ارائه دهید؟ چه نوع دانشجویانی در این‌جا تحصیل می‌کنند و چه امکاناتی برای آنان وجود دارد؟

همان‌طور که گفتم، من در سال ۱۹۹۹ که به این‌جا آمدم، پیش کسوتانی پیش از من به ایجاد و آموزش درس‌های فارسی همت کرده بودند. اما تعداد کلاس‌ها محدود بود و تعداد دانشجویان هر کلاس انگشت‌شمار. با کار مداوم، با کمک گرفتن از مسئولان دانشگاه،

رسیده بود، به تدریس و راهنمایی دانشجویان در آخرین سال‌های زندگی‌اش ادامه داد. آنگاه که بیماری‌اش شدت گرفت و دیگر توان آمدن به دانشگاه را نداشت، من و یکی دو دانشجوی دیگر را به خانه‌اش دعوت می‌کرد و در آن‌جا در کتابخانه شخصی‌اش، که در زیرزمین خانه واقع شده بود، مخزن الاسرار، هفت پیکر، و اسکندرنامه را می‌خواندیم. خاطره‌های بسیاری از آن دوران دارم اما این را نیز از یاد نمی‌برم که او اصرار می‌کرد که جای را بافتند بنوشم و وقتی من کماکان از برداشتن قند خودداری می‌کردم، به شوخی می‌گفت: «تو چگونه ایرانی‌ای هستی؟» او فرهنگ و ادب ایران را صمیمانه ارج می‌نهاد.

پس از مرگ او و هنگامی که در دانشگاه پرینستون بودم، از استادی که وی نخستین دانشجوی آلن لوتر بود (و من آخرین آن‌ها بودم)، دعوت کردم که در انتشار کتابی به یاد او و به عنوان جشن‌نامه‌ای برای خدمات او با من همکاری کند. بیشتر مقاله‌های آن کتاب از دل یک گردهمایی برای بررسی آثار نظامی برآمده بود که بیشتر در آن‌جا سازماندهی کرده بودم. خودم نیز مقاله‌ای درباره شخصیت زنان در آثار کلاسیک به کتاب اضافه کردم و مقدمه را هم با همیاری همکارم نوشتم. دلبستگی‌ام به آثار نظامی ادامه یافت و این دلبستگی در ارائه چند سخنرانی در کشورهای دیگر و چاپ مقاله‌ای درباره دیدگاه ادبی نظامی تبلور یافته است. یکی دو همکار خوبم در اروپا این راه را ادامه دادند و گردهمایی دیگری برگزار کردند که نتیجه آن هم کتابی دیگر بود که شامل مقاله‌ای از من نیز هست. هنوز هم کارهای ناتمامی درباره او در دست دارم.

کار بر روی آثار نظامی و نوشته‌های زنان معاصر را بسیار دوست می‌دارم. در واقع، بررسی آثار زنان بیشترین حجم آثار منتشر شده‌ام را تشکیل می‌دهد. اکنون که با شما سخن می‌گویم، پروژه‌هایی در مورد نظامی و رمان زنان در چند دهه گذشته در دست دارم. همین چندی پیش، در سوویس یک سخنرانی درباره کار جدیدم در مورد نظامی داشتم و یک سخنرانی دیگر درباره آثار زنان در دانشگاهی در امریکا در پیش رو دارم. این‌جا این را بگویم که از نظر اخلاقی با نظامی احساس نزدیکی دارم، نکته‌ای که در بالا درباره اخلاق حرفه‌ای ذکر کردم.

بهتر است همین‌جا با توجه به اقبال جهانی به سینمای ایران بپرسم که با توجه به آشنایی شما با فرهنگ جهانی و به‌ویژه جامعه فرهنگی امریکا، به نظر تان چه بخش‌هایی از فرهنگ و ادبیات ایران قابلیت جهانی شدن دارد و اهالی فرهنگ و ادبیات و همچنین، سیاست‌گذاران فرهنگی چه اقداماتی در این زمینه می‌توانند انجام دهند؟

فرهنگ ایران و به‌ویژه ادبیات کلاسیک فارسی دیرزمانی است که تا اندازه‌ای جهانی شده است. اندیشه‌های باستانی ایران، زبان‌های ایران، ادیان ایران، و موسیقی ایران هر یک به نوعی به گنجینه دانش انسانی در جهان یاری رسانده‌اند. افسوس اما که این روند همیشه ناپیوسته - و در دوران معاصر کند - بوده است؛ اما هر چه رابطه و دادوستد فرهنگی بین ایران و سایر کشورها گسترش یابد، امکان جهانی‌تر شدن فرآورده‌های ایرانی نیز وسیع‌تر می‌شود. اگر این ارتباط‌ها وجود نمی‌داشت، همین دستاوردهای سینمایی نیز پدیدار نمی‌شد. این‌گونه دادوستدها در دوران طلایی ادبیات کهن نیز وجود داشته و نقش کارساز و سترگی در آفرینش‌های ادبی زمان خود بازی کرده‌اند. من یقین دارم که با گسترش روابط، با مدیریت علمی و دلسوزانه، با تقویت سالم روحیه بلندپروازی حتی محصولات غذایی ایران نیز توانایی جهانی شدن را دارند.

در مورد آموزش زبان فارسی چه طور؟ به‌ویژه به نظر م این‌جا نقش سیاست‌گذاران فرهنگی بیشتر می‌شود. پرسش بعدی هم این

آن که نمی‌تواند باشد چرا که در این دوران، با وجود این همه قانون و ارادهٔ دفاع از آن، جای نگرانی نباید باشد. ادبیات و رقص‌های محلی آن که نیست چون این انواع همه‌جا تولید می‌شود. آش سبزی و بستنی اکبرمشتی هم که نمی‌تواند باشد؛ چون این روزها آن محصولات این‌جا نیز یافت می‌شود. دوری از روزنامه‌های صبح تهران هم که نیست چرا که در این جا هر روز پگاهان و پس از بازگشت از دویدن در کوهساران، روزنامه‌ها را بر صفحهٔ رایانه‌ام برگ می‌زنم؛ بی آن که لازم باشد به دکهٔ سرکوه نیز سری زده باشم. پس شاید درست می‌گویید و کلید رمز این عشق، در تحلیل نهایی، مخاطبان ایرانی هستند.

در عین حال، من گاه با یک همکار یا دانشجوی غیرایرانی راحت‌تر دربارهٔ ادبیات فارسی، فرهنگ ایران، یا حتی اخبار روز ایران صحبت می‌کنم تا یک هموطن که علاقهٔ چندانی به این‌گونه مباحث ندارد. با این همه، یک گونه مخاطب فرضی در خود متن دارم که از تبدیل دل‌تنگی به دل‌سردی، از تبدیل خوش‌بینی به دل‌نگرانی، و از تبدیل دوری به غربت جلوگیری می‌کند و از سوی دیگر، آن عشق را از آمیز را که انگار در خون‌های مان جاری است، تداوم می‌بخشد. پسر اول من هنگامی که در همان دانشگاه می‌شیگان به تحصیل و تحقیق در مورد مدل‌سازی سیستم‌های بیولوژیک مشغول بود، برای درس اختیاری‌اش حافظ را انتخاب کرد. دومی نیز در سه سالگی، اعداد یک تا سی را به فارسی می‌شمرد. به دیگر سخن، ما به ظرفیت خود برای دوست داشتن به‌ناچار افزوده‌ایم؛ هم به خانه و کاشانه و محیط کنونی خود دل‌بسته‌ایم و هم به میراث و هویت مشترک خود. من باید بگویم که پدیده‌ای به نام ایرانی-امریکایی اکنون وجود دارد اما به شکل‌ها و فرم‌های مختلف که در بسیاری مسائل اجتماعی و فرهنگی با هم اختلاف دارند؛ اما همگی با هویت جدید خود مشکلی ندارند. از همهٔ این‌ها گذشته، با آن که باور دارم که به هر حال عشق به وطن (یا هر دو وطن) مفهومی انتزاعی نیست (آن گونه که برخی از مردم‌شناسان می‌نمایانند)، و بسیاری کسانانی چون من در این سوی آب‌ها؛ به هر حال شاید عشق را در معنای عامش تعریف کردن نیز آسان نباشد. شاید این سخن رمانتیک لامارتین این‌جا صادق داشته باشد که «تورا دوست دارم بی آن که علتش را بدانم».

* عضو هیئت علمی سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)

با درخواست بورس از سازمان‌های علمی امریکا، با دریافت اعانه از سازمان‌های خیریهٔ ایرانی-امریکایی، با خرید مجموعه کتاب‌های فارسی از این و آن (بیشتر حتی دست دوم)، با برگزاری سلسله سخنرانی، با ترتیب دادن جشنواره‌های سینمایی و هنری، با دعوت از پژوهشگران خارج از دانشگاه، با سازماندهی استادان و افراد علاقه‌مند در شهر، و غیره، و غیره، توانستم برنامهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آریزونا را ایجاد و آن را به یکی از بزرگ‌ترین (و شاید بزرگ‌ترین) برنامه‌های این رشته تبدیل کنم. چند سالی است که بیش از هشت دانشجوی دکتری و تعدادی بیشتر از آن، دانشجوی فوق‌لیسانس در این‌جا به تحصیل مشغول‌اند. پژوهش‌های این دانشجویان موضوعات گوناگونی را شامل می‌شود از جمله ادبیات کلاسیک (به‌ویژه نظامی و عطار)، ادبیات معاصر (به‌ویژه ادبیات زنان)، مطالعات زنان (صدیقه دولت‌آبادی، پروین اعتصامی)، فرهنگ و ادبیات افغانستان (به‌ویژه ادبیات زنان افغان)، سینما (به‌ویژه سینمای پس از انقلاب) و نیز موضوعات زیربنایی تری از قبیل هویت، جنسیت، مدرنیته، و غیره. درس‌های فارسی در همهٔ سطوح از ابتدایی تا پیشرفته همه‌ساله ارائه می‌گردند. امید زیادی هم وجود دارد که با دریافت کمک از دیگر نهادهای مستقل فرهنگی و ایرانی که در امریکا فعالیت دارند به تأسیس یک گروه مستقل مطالعات فارسی و ایران‌شناسی نایل شوم. این البته به معنای کار و تلاش بیشتر نیز هست.

آخرین سؤال این‌که با توجه به زندگی و فعالیت‌های پژوهشی‌تان، قاعدتاً به زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی و ایرانی و ایران بسیار علاقه دارید. از طرف دیگر، به دلیل محیطی که در آن زندگی می‌کنید و دوری از ایران، در رابطه‌ای متقابل و تنگاتنگ با مخاطبان ایرانی، که شاید مهم‌ترین بخش مخاطبان شما را تشکیل می‌دهند، نیستید. هیچ وقت به این موضوع فکر کرده‌اید؟ اساساً رویارویی شما با مسئله‌ای به نام غربت، یا دوری از وطن چیست؟

- پرسش ژرفی است. ابتدا بگویم که من عشق به وطن و احساس غرور نسبت به وطن را یکی نمی‌دانم. اولی بسیار نیک است و دومی می‌تواند منشأ کجروی گردد. با این مقدمه و به‌رغم این همه اندیشیدن، خواندن، و نوشتن، هنوز نمی‌دانم که سرچشمهٔ عشق به میهن کدام است، ریشهٔ دل‌تنگی و دل‌نگرانی برای وطن از کجاست. حفظ مرزهای جغرافیایی

کتاب آینده

مرکز توزیع و فروش انتشارات
بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

نشانی: خیابان ولی‌عصر. چهارراه زعفرانیه.
خیابان شهید عارف‌نسب. شمارهٔ ۱۲
تلفن: ۲۲۷۱۳۹۳۶

